

چین و موازنه نرم در برابر هژمونی ایالات متحده آمریکا در عرصه نظام بین الملل

دکتر علیرضا رضایی^۱

(تاریخ دریافت ۸/۸/۸۷ - تاریخ تصویب ۱۲/۱۱/۸۷)

چکیده

فروپاشی ساختار دوقطبی نظام بین الملل سبب گردید که ایالات متحده آمریکا به عنوان تنها ابرقدرت باقیمانده، در عرصه نظام بین المللی به عرض اندام پردازد. ایالات متحده آمریکا به تأسی از پیشینه تاریخی‌اش، وظایف کلانی را در راستای نظم نوین جهانی برای خود ترسیم نمود. این کشور سرمست از پیروزی در برابر ابرقدرت شوروی، به تثبیت موقعیتی در سطح نظام بین المللی پرداخت که زمینه‌های آن را از دهه‌های قبل فراهم ساخته بود. آمریکا در این راه آنچنان موفق عمل نمود که بسیاری از تئوری‌پردازان روابط و سیاست بین الملل، ساختار نظام بین المللی پس از فروپاشی ساختار دوقطبی را بصورت ساختار تک قطبی مورد تحلیل قرار می دهند. در همین راستا صحبت از ایجاد موازنه سنتی (موازنه سخت) در برابر این قدرت هژمون به حاشیه رفت و تعدادی از اندیشمندان حوزه روابط بین الملل تئوری موازنه نرم را جایگزین آن نمودند. چین به عنوان پرجمعیت‌ترین کشور جهان با داشتن بالاترین نرخ رشد اقتصادی در سطح نظام بین المللی از جمله کشورهایی است که قدرت هژمونی ایالات متحده آمریکا را بر نمی‌تابد، لکن قصد رویارویی مستقیم با آن کشور را نیز ندارد، بلکه سعی می‌کند با افزایش هزینه‌های رهبری ایالات متحده آمریکا در سطح نظام بین المللی، بدون رویارویی مستقیم، به کسب جایگاه خود در سطح نظام بین المللی پردازد.

واژگان کلیدی: ساختار نظام بین الملل، نظام تک قطبی، موازنه نرم، هژمونی آمریکا، سازمان همکاری شانگهای، نظریه رئالیسم، اقتصاد چین.

۱ - عضو هیئت علمی گروه علوم سیاسی دانشگاه آزاد اسلامی همدان و دانشجوی دکتری تخصصی روابط بین الملل،

مقدمه

فروپاشی ساختار دوقطبی نظام بین‌الملل را به تبع فروپاشی شوروی، می‌توان نقطه عطفی در مطالعات روابط بین‌الملل به حساب آورد. سوای این مساله که علت فروپاشی شوروی چه بوده است، از بین رفتن یکی از دو ابرقدرت دوران جنگ سرد، نظریه پردازان سیاست و روابط بین‌الملل را با این پرسش اساسی روبرو ساخت که ساختار نظام بین‌المللی پساجنگ سرد را چگونه باید تحلیل نمود؟ پاسخ به این پرسش بسیاری از اندیشمندان را بر آن داشت که به گمانه زنی درباره ساختار نظام بین‌الملل^۱ بپردازند، تا به تبع آن بتوانند تبیین و تحلیلی از فرایندهای نظام بین‌المللی^۲ داشته باشند.

کنت والتز (۱۳۸۳) در مقاله "واقعگرایی ساختاری پس از جنگ سرد" بر آنست که ساختار نظام بین‌المللی پس از جنگ سرد یک ساختار تک قطبی است که در آن ایالات متحده آمریکا قدرت بلامنازع می‌باشد. لکن به نظر وی نظام تک قطبی از بی ثبات ترین نظام هاست که در پایان به یک موازنه جویی در برابر قدرت هژمون خواهد انجامید. دیدگاه او در مورد بی ثباتی نظام تک قطبی به دو دلیل است؛ اول آنکه دولت هژمون مایل به تقبل وظایف و مسئولیت های بیشتری است که در درازمدت آن را تضعیف خواهد کرد؛ دوم آنکه اصل حاکم بر نظام بین‌المللی آنارشی است که این خود باعث می‌گردد که اگر کشور هژمون حتی با ملایمت رفتار نماید، سایر کشورها همچنان در هراس از نیروی مهار ناشدنی قدرت متمرکز به سر می‌برند. وی حتی بخشی از مقاله مذکور را معطوف به این مساله نموده است که موازنه قوا در یک جهان تک قطبی چه وضعیتی خواهد داشت (یکنبری، ۱۳۸۳: ۱۱۰-۵۵).

ویلیام سی. ولفورث (۱۹۹۹) نیز در مقاله "ثبات درجهان تک قطبی"، ضمن توصیف ساختار نظام بین‌المللی به عنوان نظام تک قطبی، بر آنست که غلبه کامل آمریکا مانع از بازگشت به حالت موازنه قواست. به نظر وی هیچ قدرت عظیم دیگری در موقعیتی نیست که بتواند یک سیاست تفوق آمیز را در جهت جنگ یا رقابت درازمدت با ایالات متحده پیش ببرد. و هیچ یک جرات ندارند عملی انجام دهند که رویارویی و دشمنی آمریکا را متوجه خود نمایند. به همین خاطر بر خلاف نظر والتز او بر آنست که نظام تک قطبی یک نظام باثبات است. او تک قطبی بودن را ساختاری می‌داند که در آن توانایی های یک دولت از ایجاد موازنه جلوگیری می‌کند. نکته شایان اهمیت در دیدگاه وی تمیز میان امپراتوری جهانی^۳ و تک قطبی است. او معتقد است که در نظام تک قطبی قدرت آنچنان متمرکز در دست یک

۱- International System Structure

۲- International System Process

۳-Global empire

دولت نیست که به امپراتوری جهانی بینجامد (ولفورث^۱، ۱۹۹۹: ۹).

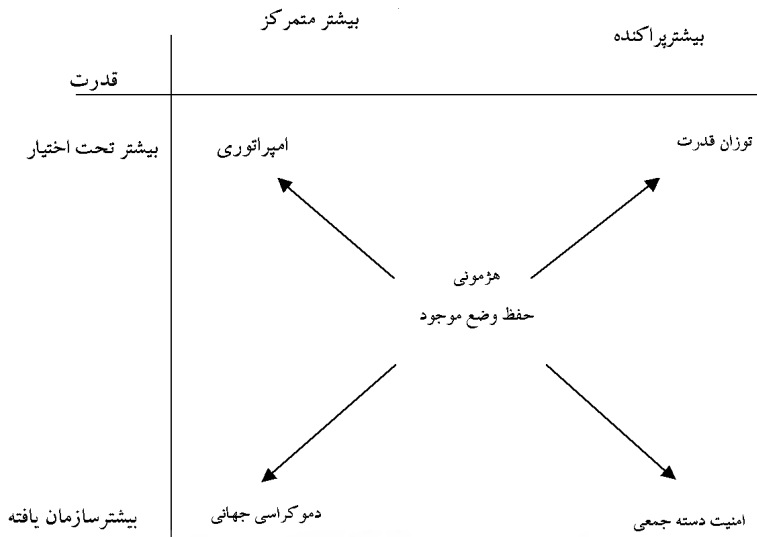
جان ایکنبری (۱۳۸۳) در بحثی تحت عنوان "نظام تک قطبی آمریکایی: سرچشمه های استمرار و افول"، این مساله را مطرح می نماید که پاسخ به این سوال که دوران تک قطبی آمریکا چه مدت دوام خواهد یافت ما را به قلب درک مان از روابط بین‌الملل می کشاند. او معتقد است که آمریکا محور مرکزی است که ارتباطات مهم نظامی، سیاسی، اقتصادی، علمی و فرهنگی جهان از آن عبور می کند. او سرچشمه های استمرار نظام تک قطبی به رهبری آمریکا را موارد زیر بر می شمرد: اول؛ حمایت امنیتی، برتری تکنولوژیک و تسلط بر بازار از سوی آمریکا، دوم؛ دور بودن ایالات متحده آمریکا از دیگر قدرت های بزرگ به لحاظ جغرافیایی، سوم؛ دمکراسی و نهادها روش متمایزی در اختیار آمریکا قرار می دهد تا از طریق آنها خود را برای بقیه دنیا کمتر تهدید آمیز کند. بالاخره همزمانی بین ظهور آمریکا به عنوان قدرت جهانی لیبرال و الزامات همه جانبه مدرنیزاسیون نوعی تناسب عملی بین آمریکا و توسعه سیاسی - اقتصادی جهانی ایجاد نموده است. ایکنبری در مورد سرچشمه های افول نظام تک قطبی به رهبری آمریکا نیز مواردی را متذکر می شود: اول؛ اینکه ساختار تک قطبی ممکن است در صورت عقب نشینی ایالات متحده از اتحادها و دیگر تعهدات چند جانبه ساختار فعلی، از هم پاشد. دوم؛ فروپاشی ساختار مالی و تجارت جهانی است که به سیاست حمایت از صنایع داخلی خواهد انجامید. سوم؛ هرج و مرج جهانی و عدم ثبات بوجود آمده توسط تروریسم جهانی و بالاخره از همه مهمتر واکنش های توازن جویانه توسط کشورها یا اتحاد هایی که توانایی های مادی قدرت دارند. (ایکنبری، ۱۳۸۳: ۴۳۸-۴۰۳)

دیوید هلد و ماتیاس کونینگ آرجیبوگی^۲ (۲۰۰۴) در کتاب قدرت آمریکا در قرن ۲۱، ساختار نظام بین‌الملل کنونی را یک نظام تک قطبی هژمونیک برمی شمردند. آنها با محور قرار دادن ساختار هژمونی بعنوان ساختار حاکم بر نظام بین‌الملل کنونی و همچنین محور قرار دادن میزان متمرکز یا پراکنده بودن قدرت و بیشتر تحت اختیار بودن یا سازمان یافته بودن آن تمایز جالبی میان برخی ساختارهای مورد پیش بینی در نظام بین‌المللی ایجاد می نمایند که در شکل زیر می توان به خوبی آنرا مشاهده نمود (هلد^۳، ۲۰۰۴: ۳):

۱ - Wohlforth

۲-Mathias Koenig-Archibugi

۳ - Held



با این مقدمه پرسش اصلی من در این مقاله اینست که آیا چین در صدد رویارویی در برابر هژمونی ایالات متحده آمریکا در سطح نظام بین الملل هست یا نه؟ پاسخ موقت من به این پرسش اینست که چین با توجه به توان و ظرفیت های سیاسی، نظامی و اقتصادی کنونی خود و روند رشدی که در پیش گرفته است، در صدد رویارویی مستقیم (موازنه سخت) با ایالات متحده آمریکا نمی باشد، بلکه سعی می کند تا از طریق افزایش هزینه های رهبری هژمونیک ایالات متحده در سطح نظام بین المللی (موازنه نرم) به جایگاه مورد نظر خود در ساختار نظام بین المللی دست یابد.

در همین راستا در این مقاله در ابتدا به مشخص ساختن چارچوب تئوریک موازنه نرم خواهم پرداخت و پس از آن ضمن تبیین جایگاه چین در ساختار نظام بین الملل کنونی، به بررسی ابزارهای چین جهت ایجاد موازنه نرم در برابر ایالات متحده می پردازم، در پایان هم جمع بندی از مباحث مطروحه ارائه خواهم ساخت.

موازنه نرم^۱

انتقادات وارده به رئالیست ها، تئوریسین های رئالیست روابط بین الملل را بر آن داشت تا سعی در بازتولید خود در برابر انتقادات وارده _خصوصاً از طرف نظریات سازه انگاری^۲_ نمایند. چرا که عدم توجه به

۱ - Soft balancing

۲-Constructivism

مباحث غیرمادی در روابط بین الملل ایرادی بود که از طرف مخالفان دیدگاه های رئالیستی و نئورئالیستی ابراز می شد. البته علاوه بر آن، در ایجاد این نگرش در رئالیست ها نمی توان نقش پایان جنگ سرد و اهمیت یافتن مباحث غیرمادی در کنار مسائل مادی در روابط بین الملل و همچنین وقایع یازدهم سپتامبر را از نظر دور داشت. در همین راستا رئالیست ها در روابط بین الملل سعی نمودند پروسه ای را تحت عنوان "ایجاد موازنه نرم"^۱ تئوریزه کنند، که عمدتاً در مقابل دیدگاه قدیمی موازنه قدرت که از آن تحت عنوان "ایجاد موازنه سخت"^۲ نام می برند، قرار می گیرد. در نظام بین المللی، چون نظام موازنه قدرت به صورت یک راه میانی بین نظم و آناارشی بین المللی مورد نظر قرار می گیرد، بنابراین موازنه قدرت تدریجاً از سازش میان دو وضعیت نظم و آناارشی بین المللی تحول پیدا می کند. موازنه نرم دارای دو شکل درونی و بیرونی است. در شکل بیرونی بر تلاش های دیپلماتیک در نهادهای بین المللی تأکید می شود، در حالی که در شکل درونی به بسیج منابع درونی و نیز تلاش های سیاسی، اقتصادی و نظامی یک دولت با هدف افزایش توانایی اش برای رویارویی با تهدیدهای مطرح شده از سوی قدرت برتر، تأکید می گردد.

پائول (۲۰۰۵) در مقاله "موازنه نرم در دوره برتری آمریکا" برآست که کشورها با توجه به موارد زیر به برقراری موازنه نرم اقدام می نمایند:

(۱) وضعیت و رفتار نظامی قدرت هژمون، هرچند باعث ایجاد نگرانی ها نشود و برای حاکمیت قدرت های درجه دوم، چالش جدی ایجاد نکند.

(۲) دولت هژمون یک منبع عمده خیرعمومی^۳ در عرصه های امنیتی - اقتصادی است و به راحتی نمی توان دیگری را جایگزین آن نمود.

(۳) دولت هژمون نمی تواند به راحتی اقدام های انجام شده در قالب موازنه نرم را تلافی کند. هم به این دلیلی که تلاش های موازنه دهنده دیگران خیلی آشکار نیست، و هم به این دلیل که آن ها به طور مستقیم موقعیت قدرت او را با ابزار نظامی به چالش نمی کشند (پائول^۴، ۲۰۰۵: ۵۸).

بهترین مبنای تئوریک برای مفهوم موازنه نرم توسط رابرت پائول ارائه شده است. بر طبق دیدگاه پاپ، هدف ایجاد موازنه نرم را میتوان خنثی کردن عملکرد دولت در حال رهبری بدون مقابله مستقیم دانست. معیار موفقیت موازنه نرم، تنها کنار گذاشته شدن یک سیاست از سوی ابرقدرت نیست، بلکه حضور

۱- Soft Balancing

۲- Hard Balancing

۳-Public Goods

۴ - Paul

دولت‌های بیش‌تر در ائتلاف موازنه‌گر علیه ابرقدرت نیز معیار خوبی می‌باشد (پاپ، ۲۰۰۵: ۳۷). به عبارت بهتر گرچه موازنه‌ی نرم قادر نخواهد بود از دسترسی قدرت هژمون به اهداف نظامی خاص خود در کوتاه‌مدت جلوگیری کند، اما می‌تواند هزینه‌ی آن را در استفاده از قدرتش افزایش دهد و نیز تعداد کشورهای احتمالی را برای هم‌کاری با هژمون در آینده کاهش خواهد داد. موازنه دهنده نرم سعی می‌کند با ایجاد شرایط سخت‌تر برای دولت در حال رهبری یا ائتلافش از طریق افزایش هزینه‌های حفظ وضع موجود از طرق زیر اقدام نماید:

الف- عدم پذیرش سرزمینی؛^۱ قدرت‌های برتر اغلب از دسترسی به سرزمین دیگر کشورها جهت اسکان نیروها و عبور و مرور نیروهای هوایی و دریایی شان سود می‌برند. رد دسترسی سرزمینی توسط سایر کشورها، موفقیت قدرت هژمون را در پیروزی کاهش می‌دهد.

ب- دیپلماسی گیرانداختن؛^۲ حتی قدرت‌های برتر در سطح نظام بین‌الملل نیز نمی‌توانند قوانین و مقررات مهم سازمان‌های بین‌المللی را نادیده گرفته، و به اهداف خود بدون اهمیت دادن به آنها دست یابند. در همین راستا دولت‌ها می‌توانند با استفاده از نهادهای بین‌المللی و سایر اقدامات دیپلماتیک برتری قدرت هژمون را برای جنگ یا حمله کاهش داده، و فرصتی برای آمادگی بیشتر به دولت هدف حمله بدهند. فرایندی که میتوان از آن تحت عنوان "خرید زمان" نام برد.

ج- تقویت قدرت اقتصادی؛^۳ قدرت نظامی دولت‌هایی را تهدید می‌کند، که اهدافی را در جهت ایجاد موازنه در برابر قدرت هژمون دنبال می‌کنند. لکن قدرت عظیم اقتصادی می‌تواند پشتوانه خوبی باشد. در این راه ایجاد بلوک‌های اقتصادی انحصاری بدون حضور قدرت هژمون و بالا بردن رشد اقتصادی و تجاری بین اعضا می‌تواند کارگر افتد.

د- عزم راسخ برای موازنه؛^۴ قدرتهای درجه دوم میتوانند با ایجاد پیمان‌های دسته جمعی در برابر قدرت هژمون که نیاز به همراهی سایر قدرت‌ها جهت جامعه عمل پوشیدن به برخی اهداف خود دارد، ایستادگی کنند. این مساله ضمن آنکه سبب می‌گردد تا اعتماد این قدرت‌ها به توانایی ایجاد موازنه در برابر قدرت هژمون افزایش یابد، موجب ترغیب سایر دولت‌ها در جهت پیوستن به ائتلاف می‌گردد (پاپ، ۲۰۰۵: ۳۷-۳۶).

۱-Territorial Denial

۲-Entangling Diplomacy

۳-Economic Strengthening

۴-Signals of Resolve to Balance

۵ - Pape

موارد چهارگانه مذکور جهت ایجاد موازنه نرم در برابر قدرت هژمون در سطح نظام بین‌المللی را میتوان مبنایی مناسب جهت تحلیل رفتار چین در برابر هژمونی ایالات متحده آمریکا در سطح نظام بین‌الملل دانست. اما قبل از ورود به این بحث نخست گذری بر جایگاه چین در نظام بین‌الملل کنونی خواهیم نمود.

جایگاه کنونی چین در عرصه نظام بین‌الملل

پیشینه نظام بین‌الملل حاکی از آن است که ظهور و افول قدرت‌های بزرگ همواره، مهمترین عامل ایجاد تغییرات و دگرگونی‌ها در نظم این حوزه بوده است. بر همین مناسبت که در وضعیت کنونی، یکی از مهمترین مباحث سیاست بین‌الملل، ظهور چین و گمانه‌زنی پیرامون تأثیرات آن بر نظم بین‌المللی است. رشد اقتصادی چین در مقایسه با سایر کشورها در سالهای اخیر توجه تحلیلگران این حوزه را به خود جلب نموده است. سران چینی به رهبری دنگ شیائوپینگ که از سال ۱۹۷۸ قدرت را در دست گرفتند، به این نتیجه رسیدند که رشد جایگاه چین در سطح نظام بین‌الملل مستلزم رشد اقتصادی این کشور است و این امر جز از طریق ارتباط وسیع با عالم خارج امکان پذیر نیست. اتخاذ سیاست فوق باعث شد تا زمینه مناسب برای سیاست های اقتصادی موفق چین ایجاد شود. در آن زمان چین استقبال از جهان خارج و ارتباط با آن را جزء سیاست های لایتغیر خویش اعلام و بر جذب سرمایه ها و تکنولوژی های جدید تأکید کرد. این کشور ضمن بررسی تجارب موفق در برنامه ریزی و مدیریت اقتصادی کشورهای توسعه یافته، افزایش قدرت سازگاری چین با تغییرات ساختاری اقتصاد جهانی را سرلوحه فعالیت های خود قرار داد. برنامه های مذکور سرانجام به عضویت چین در سازمان تجارت جهانی در سال ۲۰۰۱ منجر شد، که پیامد آن سبب ارتقاء این کشور به سطح یکی از بزرگترین اقتصادهای جهان شد. (رامونت، ۱۳۸۳).

خانم رویین مردیت (۲۰۰۷) در کتاب فیل و اژدها: ظهور هند و چین و معنای آن برای همه ما، بر این نکته تاکید می کند که ظهور تقریباً همزمان چین و هند به مثابه دو ابرقدرت اقتصادی، نشانگر تغییراتی جدی در وضعیت تجاری و ژئوپولیتیک جهان طی سال‌های آینده است. وی بر آنست که چین به کمک توانایی خود در بسیج سرمایه و نیروی کار به یک قطب عظیم تولیدات صنعتی و نیمه صنعتی در جهان تبدیل شده است. مردیت بر آنست که چین تنها مناسبات تولید را دگرگون نکرده، بلکه با خیل عظیم جمعیت دارای درآمد پایین و زیرمتوسط خود بازار مصرف را نیز به شیوه‌ای بی‌سابقه دستخوش تغییر کرده است (مردیت، ۲۰۰۷).

جفری ساکس (۱۳۸۵) بر آنست که از سال ۱۹۷۸ میلادی تا کنون، چین موفق ترین اقتصاد جهان با رشد متوسط درآمد سرانه تقریباً ۸ درصد در سال بوده است. با چنین رشدی، درآمد متوسط هر فرد نه‌سال یک بار دو برابر شده و تا سال ۲۰۰۳ میلادی در مقایسه با سال ۱۹۷۸ تقریباً هشت‌برابر افزایش یافته است. کاهش فقر شدید در کشور فوق‌العاده بوده است. در سال ۱۹۸۱، درآمد روزانه ۶۴ درصد جمعیت زیر

یک دلار در روز بود. در سال ۲۰۰۱ میلادی، این رقم به ۱۷ درصد کاهش یافت. موتورهای رشد همچنان با قدرت به پیش می‌روند و رشد درآمد سرانه فقط کمی آهسته‌تر از چند سال پیش است. (ساکس: ۱۳۸۵)

طبق گزارش منتشره توسط مرکز ملی آمار چین رشد تولید ناخالص داخلی این کشور در نیمه نخست سال ۲۰۰۶ نسبت به سال گذشته ۱۰/۹ درصد رشد کرده و به بالاترین سطح یک دهه اخیر رسیده است. مرکز ملی آمار چین با اعلام رشد چشمگیر اقتصاد این کشور در نیمه نخست سال ۲۰۰۶ نسبت به تداوم رشد بالای اقتصادی در سال‌های آینده خبر داد. بدیهی است که این میزان از رشد، چین را در صدر کشورهای دنیا به لحاظ رشد اقتصادی و در رده قدرت‌های بزرگ اقتصادی دنیا به دلیل وجود ظرفیت‌ها و توانایی‌های بالفعل و بالقوه قرار داده است. (امیرانتخابی، ۱۳۸۶) رشد اقتصادی چین در سال ۲۰۰۷ /۴ ۱۱ اعلام شده است. مازاد تجاری این کشور در همین سال، نسبت به سال قبل ۴۸ درصد رشد داشته است. بنابر گزارش اخیر بانک جهانی رشد اقتصادی چین در سال ۲۰۰۸ معادل ۹/۶ است، که البته با توجه به کاهش رشد اقتصاد جهانی، رشد اقتصادی این کشور همچنان رشدی مطلوب می‌باشد. ضمن آنکه برگزاری بازی‌های المپیک در پکن، به عنوان بدیلی جهت جبران کاهش رشد اقتصاد جهانی و تبعات آن بر اقتصاد چین عمل کرد. برگزاری موفقیت آمیز و خیره کننده بازی‌های المپیک ۲۰۰۸ در پکن، نقطه عطف دیگری در ارتقاء جایگاه بین‌المللی و تاریخی رنسانس گونه چین محسوب گردید. میزبانی بازی‌های المپیک فرصت بی نظیر دیگری برای رهبران چین در جهت رشد اقتصادی سریع و مدرنیزه کردن این کشور بود، که به موفقیت حزب کمونیست در حکمرانی بر چین، به عنوان رقیبی برای مدل لیبرال دموکراسی غربی انجامید. (خوش اندام، ۱۳۷۸: ۹).

در زمینه سیاست خارجی، چین قاطعانه از سیاست خارجی صلح آمیز استقلال و عدم وابستگی پیروی می‌کند، هدف اصلی این سیاست حفظ و حراست از استقلال، حق حاکمیت و تمامیت ارضی چین، ایجاد یک محیط مطلوب بین‌المللی برای اجرای سیاست‌های اصلاحات، درهای باز، مدرنیزاسیون و بسترسازی جهت رشد و توسعه اقتصادی است. مخالفت با هژمونی و تلاش در جهت ایجاد جهانی چند قطبی از دیگر اهداف سیاست خارجی چین در دوران کنونی است. لکن نخبگان چینی معتقدند لازمه ارتقای منزلت بر بنیان مؤلفه اقتصادی قدرت، نه تقابل بلکه تعامل است.

نکته حائز اهمیت در جایگاه بین‌المللی چین اینست که توسعه اقتصادی سریع چین در دو دهه اخیر، و افزایش تصاعدی نیاز این کشور به انرژی در کنار محدود و ناکافی بودن منابع انرژی داخلی، سبب شده است تا امنیت انرژی و چشم‌انداز آن برای این کشور به امری پراهمیت و در عین حال نگران کننده تبدیل شود. زیرا هرگونه اختلال در جریان انرژی می‌تواند با ایجاد مشکلات جدی در مسیر توسعه اقتصادی چین، بر امنیت ملی آن تأثیرات منفی عمیقی برجا گذارد.

چین از سال ۱۹۹۳، با وجود اینکه پنجمین تولیدکننده نفت در جهان به شمار می‌رفت، به صف وارد

کنندگان این ماده پیوست. پیش‌بینی‌ها حاکی از آن است که تا سال ۲۰۱۰، حدود ۴۰٪ نفت مورد نیاز این کشور باید از طریق واردات تأمین شود. از سوی دیگر، شواهد و قرائن حکایت از آن دارد که در آینده، تغییر شرکا در بازار انرژی، پیوندهای خاورمیانه را با آسیا تنگ‌تر خواهد کرد. بدین ترتیب و با توجه به اینکه آسیا پویاترین منطقه جهان به لحاظ اقتصادی است، تبدیل آن به مهم‌ترین مصرف‌کننده نفت خاورمیانه دور از انتظار نیست. تحلیل‌گران چینی امنیت انرژی، معتقدند که این کشور در آینده بر سر منابع نفتی خاورمیانه با آمریکا و متحدینش وارد رقابت جدی خواهد شد. آنان این موضوع را نیز درک می‌کنند که کنترل نفت خاورمیانه تا حد زیادی در اختیار امریکاست، و ژاپن و اروپا به عنوان شرکایش، وارد کنندگان مهم نفت این منطقه‌اند. این دو در ترکیب با یکدیگر، وضعیت سختی را برای چین ایجاد می‌کند، زیرا این کشور مجبور به مبارزه در صحنه‌ای است که ابزار مناسب با آن (نفوذ) را ندارد. در واقع چین دیر هنگام به سوی اتخاذ استراتژی برقراری روابط مستحکم دو جانبه با دارندگان منابع نفتی در منطقه پیش رفته است، و بدین لحاظ از نفوذ قابل توجهی در میان آنان برخوردار نیست. (اسماعیلی: ۱۳۸۴).

اگر بخواهیم خلاصه‌ی از سیاست خارجی چین در دوره جدید را بیان کنیم، بایست به چند نکته اشاره کنیم؛ اول؛ تغییر سطح اختلافات امنیتی به سطح اختلافات سیاسی. دوم؛ بهره‌برداری از امکانات اقتصادی نظام بین‌الملل. چینی‌ها نظام بین‌الملل را یک فرصت تلقی می‌کنند نه تهدید. سوم؛ بر اساس گفته‌های دنگ شیائو پینگ چین به دنبال ۵۰ سال صلح با نظام بین‌الملل است. آنها در پی همزیستی مسالمت‌آمیز با همه کشورهای ضمن حفظ اختلافات سیاسی هستند. چهارم؛ بهبود روابط با همه کشورها. یکی از کشورهایی که چین همیشه با آن اختلاف نظر داشته استرالیا بوده است. امروزه سالانه یک میلیارد دلار گاز استرالیا به چین صادر می‌شود. روابط بسیار مسالمت‌آمیز سیاسی و اقتصادی بین دو کشور برقرار است و دو طرف به سمت شرکای اقتصادی با یکدیگر حرکت می‌کنند. چینی‌ها در پی آغاز روابط خوب با اتحادیه اروپا هستند و در ساختار عمرانی بسیاری از کشورهای آفریقایی سرمایه‌گذاری کرده‌اند تا در مقابل بتوانند منابع طبیعی را به دست بیاورند، یکی از مشکلات جدی چین کمبود منابع طبیعی است. چینی‌ها شش میلیارد دلار در سال به کشورهای ضعیف و جهان سومی کمک خارجی می‌کنند. کانون نظری و استراتژیک چین کسب قدرت اقتصادی است و اینکه چین حداقل در منطقه آسیا جایگاه اول را داشته باشد. آمار و ارقام هم نشان می‌دهد که در این راه با جدیت گام بر می‌دارد. سیاست چینی‌ها بر مبنای بهره‌برداری وسیع از امکانات بین‌المللی به منظور متحول کردن چین است. چینی‌ها هنرمندانه دیپلماسی همزیستی مسالمت‌آمیز و بهره‌برداری جدی از امکانات بین‌الملل را در پیش گرفته‌اند. (سریع‌القلم: ۱۳۸۶).

چین و هژمونی ایالات متحده آمریکا در عرصه نظام بین الملل

بحث را با این نقل قول از کنت والتز آغاز می‌کنم که چین تا زمانی که وحدت سیاسی دارد می‌تواند به صورت ابرقدرت ظهور نماید و یکی از نامزدهای مقام ابرقدرتی در آینده است که توانایی ایجاد موازنه در برابر ایالات متحده آمریکا را خواهد داشت. (ایکنبری، ۱۳۸۳: ۸۷). همچنین جوزف نای بر آنست که افکار عمومی نشانگر این واقعیت‌اند که یک سوم آمریکایی‌ها بر این باورند که چین به‌زودی بر جهان مسلط خواهد شد و این در حالی است که نزدیک نیمی از آمریکایی‌ها ظهور چین را تهدیدی برای صلح جهانی می‌دانند. در مقابل بسیاری از چینی‌ها نیز از این بیم دارند که ایالات متحده «ظهور صلح‌آمیز» آنها را قبول نخواهد کرد. هر دو طرف اما باید از چنین بیم و هراس‌های اغراق‌یافته‌ای بپرهیزند. تداوم روابط خوب آمریکا و چین عنصری تعیین‌کننده در ثبات جهانی قرن حاضر خواهد بود. شاید اما عمده‌ترین تهدید روابط دوجانبه، اعتقاد به اجتناب‌ناپذیری کشمکش است. در طول تاریخ هرگاه قدرت در حال ظهوری در میان سایر قدرت‌های بزرگ یا همسایگان‌اش به ایجاد ترس پرداخته، این ترس و واهمه بدل به تخاصم و کشمکش شده است. (نای، ۱۳۸۶). بر این مبنای این موضوع می‌پردازم که نمادها و رفتارهای موازنه طلبانه چین در برابر هژمونی ایالات متحده در سطح نظام بین‌المللی کدامند. به همین جهت موارد چهارگانه ایجاد موازنه نرم در برابر قدرت هژمون را که رابرت پاپ مطرح نمود، مبنایی مناسب جهت تحلیل رفتار چین در برابر هژمونی ایالات متحده آمریکا در سطح نظام بین‌الملل قرار داده و بدان می‌پردازم.

الف- عدم پذیرش سرزمینی؛ بعد از وقوع واقعه یازدهم سپتامبر در آمریکا، این کشور خاک افغانستان را جهت مبارزه با تروریسم مورد حمله قرار داد. آمریکا هدف آشکار خود را سرکوبی طالبان و دستگیری اسامه بن لادن اعلان کرد. لکن اهداف علنی آمریکا در جنگ افغانستان چیزی فراتر از دستگیری بن لادن و نابودی مقر گروه‌های تروریستی بود، کافی است تعداد نیروهای مقابل با آمریکا یعنی طالبان والقاعده و تجهیزات نظامی این نیروها را با نیروها و تجهیزات نظامی آمریکا در این جنگ مقایسه کنیم. حجم نیروهای آمریکایی بیش از ۵۰۰ جنگنده‌ی آمریکایی، چهار کشتی هواپیما، بیش از ۱۵۰ کشتی جنگی و ناوشکن‌های مسلح به موشک‌های کروز و تام‌هاک، و به خدمت گرفتن بیش از ۲۵۰ هزار نیروی زمینی و دریایی خاص در کنار نیروهای خاص دیگر از ناتو و انگلیس و احتمال استفاده از سلاح کشتار جمعی در این جنگ بود. اما حجم نیروهای طالبان از ۵۰ هزار تن فراتر نمی‌رفت و پس از نیروگیری گروه طالبان تعداد آنها به ۲۰۰ هزار فرد رسید اما تجهیزات نظامی این گروه چیزی بیش از ۲۰۰ تانک و نفربر زرهی و ۱۵۰۰ توپخانه و موشک انداز، ۱۰ هواپیما، ۱۰۰ ضد هوایی و موشک ضد تانک نبود، که البته قابل ذکر است تمام این تجهیزات نظامی باقی مانده از جنگ اتحاد جماهیر شوروی و اکثراً فرسوده بودند. اهداف عمده آمریکا رسیدن به منابع عظیم نفت و گاز آسیای میانه و تسلط بر انرژی خاورمیانه و

ایجاد پایه و اساس حکومت دست نشاندهی خود در افغانستان بود. ضمن آنکه مهار نفوذ جمهوری اسلامی ایران در منطقه نیز از دیگر اهداف آمریکا بود.

تسلط بر انرژی عظیم نفت و گاز آسیای میانه گامی اساسی در تسلط بر منابع انرژی جهان و تثبیت هژمونی آمریکا در سطح نظام بین‌المللی است. این نکته زمانی اهمیت می‌یابد که درایم چین با رشد اقتصادی کنونی در سالهای آینده به بزرگترین واردکننده انرژی در سطح جهان تبدیل خواهد شد. آمریکا حتی در جنگ با تروریسم از محاصره راهبردی چین دست برد نداشته و در واقع این دو هدف را بطور همزمان دنبال می‌کند.

چین در جریان حمله ایالات متحده آمریکا و متحدانش به افغانستان، از دسترسی به سرزمین خود به مثابه مناطق بین راهی برای نیروهای زمینی یا به عنوان محلی برای حمل و نقل و انتقال نیروهای دریایی و هوایی نیروهای ائتلاف به رهبری آمریکا پرهیز نمود. این کشور مانع استفاده نیروی زمینی آمریکا از سرزمین خود شد و درباره‌ی فراهم نمودن پایگاهی برای نیروی هوایی این کشور و نیز انجام پشتیبانی از عملیات نیروی زمینی، پاسخ‌های مهمی ارائه کرد.

ب- دیپلماسی گیرانداختن؛ چینی‌ها به طور جدی در پی آن هستند تا با تقویت نقش سازمان‌های بین‌المللی، به ویژه سازمان ملل متحده، چند جانبه‌گرایی را در عرصه سیاست بین‌الملل رونق بخشند. آمریکا از عدم تمایل چینی‌ها برای پیوستن به جبهه متحد جهانی در شورای امنیت سازمان ملل، برای اقدام شدید علیه رژیم‌هایی مانند میانمار، عراق، سودان و ایران به تنگ آمده است. چنگ لی رئیس بخش مطالعات آسیا در دانشکده همیلتون نیویورک می‌گوید: «چین به شدت نیاز به امنیت در زمینه انرژی دارد و اگر به پیوندهای این کشور با ایران، آمریکای لاتین و آفریقا توجه کنیم به این نتیجه می‌رسیم که آمریکا دارای مشکلات زیادی با سیاست چین خواهد بود. چین خواستار قدرت معامله با آمریکایی‌ها در مورد منافع حیاتی کشورش در تایوان است.» (بی‌نام: ۱۳۸۶). هری هاردینگ استاد امور بین‌الملل در دانشگاه جرج واشنگتن می‌گوید: «عده‌ای از منتقدان در چین گمان می‌کنند که آمریکا می‌خواهد بار عواقب ناشی از تصمیماتش برای رسیدن به اهداف این کشور در عرصه سیاست خارجی را با چین تقسیم کند. اما مهم‌ترین زمینه‌های مورد علاقه با آمریکا همان مسائلی است که این دو کشور در آن جا دارای منافع مشترکی هستند و کره شمالی بهترین نمونه آن است.» (پیشین). کره شمالی در توافق شش جانبه، با توقف همه برنامه‌های اتمی خود از جمله توقف فعالیت مهم‌ترین رآکتور هسته‌ای این کشور تحت نظارت آمریکا موافقت کرد. این موافقت بعد از فشارهای شدید چین بر کشوری حاصل شد که با آزمایش بمب اتمی همه جهان و از جمله متحد سرخ خود را شوکه کرده بود. از دیدگاه پکن

روابط با آمریکا با مشکل تایوان، تجارت و مسائل حقوق بشر همچنان همراه است. روسیه نیز مانند چین مانع اقدام و تحریم ایران توسط شورای امنیت سازمان ملل است، و در همین حال هند و همسایه های میانمار در جنوب شرقی آسیا هم به شدت به تلاش های آمریکا برای انزوای بیش از پیش این کشور کوچک بدبین هستند. اما این اغلب چین است که موج خشم و انتقاد را در ایالات متحده به خود جلب می کند که به نوع خود بازتابی از ترس از رشد اقتصادی و نظامی این کشور در رقابت با امریکاست.

دلیل استفاده از سازمان های بین المللی آن است که منافع این قدرت ها در محیطی باثبات و منظم تامین می گردد. قدرت های مذکور در پی تحمیل دیدگاهی ایدئولوژیک درباره ی نظم جهانی ایده آل نیستند. در چنین شرایطی آن ها به لحاظ منطقی ترجیح می دهند که در سطحی چندجانبه اعمال نفوذ کنند چرا که در این بستر (سازمان های بین المللی) می توانند درباره ی مسائل معین، اجماع نظر ایجاد کنند، بنابراین قدرت های مذکور در سازمان های بین المللی فعال بوده و از هدف هایی مانند صلح و امنیت بین المللی حمایت می کنند. (عسگری: ۱۳۸۷).

ج- تقویت قدرت اقتصادی؛ از سال ۱۹۷۹ چین به سیاست درهای باز و اصلاحات اقتصادی رو آورده است. در سالهای اخیر، اتخاذ یک رشته سیاست های عملی از سوی حکومت چین و تصویب قوانین و مقررات جدید از طرف کنگره خلق، باعث تشدید اصلاحات اقتصادی و گشایش بیشتر چین به روی دنیای خارج گشته است. حرکت سریع به سوی اقتصاد بازار باعث شده است که نظام اقتصادی مبتنی بر برنامه ریزی متمرکز که چندین دهه در چین حاکم بود جای خود را به یک نظام مبتنی بر رقابت آزاد بین تعداد زیادی موسسات اقتصادی براساس ملاحظات تجاری بدهد. اصلاحات چین باعث پیدایش پویایی قابل ملاحظه ای شده که فرایند برگشت ناپذیر دگرگونی اقتصاد چین را تسریع نموده است. رشد اقتصادی سریع چین و سیاست درهای باز و اصلاحات آن تا حد زیادی شرایط چین برای دسترسی به بازار را بهبود بخشیده، گشایش بیشتری در بازار آن به وجود آورده، واردات آن را بسیار افزایش داده و این کشور را به ششمین صادر کننده و هفتمین واردکننده جهان تبدیل نموده است. مشارکت فزاینده چین در تجارت جهانی باعث شده است که ادغام چین در نظام تجاری بین المللی اهمیتی تعیین کننده بیابد، چرا که این امر فرصت های بیشتری برای چین و سایر کشورهای تجاری به وجود آورده و به رشد تجارت جهانی کمک زیادی می کند. در نوامبر ۱۹۸۴، چین به موقعیت ناظر در گات دست یافت. چین به عنوان یکی از شرکت کنندگان کامل مذاکرات دوراروگوئه "سند نهایی" این مذاکرات و موافقت نامه مراکش درباره تاسیس سازمان تجارت جهانی^۱ را امضا کرد. چین با فراهم ساختن زمینه های پیوستن به سازمان تجارت جهانی،

۱- World Trade Organization (WTO)

سرانجام در یازدهم دسامبر ۲۰۰۱ به عضویت کامل این سازمان مهم اقتصادی درآمد. الحاق به سازمان تجارت جهانی به چین امکان داد تا منافع حاصل از فرآیند اصلاحات تجاری که دولت چین تا آن مقطع به عمل آورده بود را تثبیت کند و مبنای ادامه اصلاحات آتی خواهد بود. با جای گرفتن اصلاحات چین در چهارچوب وسیع‌تر آزادسازی تجاری در تمامی اعضای سازمان تجارت جهانی، تولیدکنندگان و صادرکنندگان چینی می‌توانند با استفاده از اصل رفتار متقابل در دسترسی به بازار، عواید حاصل از اصلاحات تجاری در چین را افزایش داده و به دولت چین در مقابله با فشارهای داخلی برای توقف فرآیند اصلاحات کمک کنند. الحاق به سازمان تجارت جهانی دسترسی به بازارهای امن، قابل پیش‌بینی و غیر تبعیض‌آمیز ۱۴۳ شریک تجاری را برای جمعیت ۱/۳ میلیارد نفری چین فراهم کرد. این امر همچنین موجب دسترسی این جمعیت بزرگ به کالاها و خدمات تمامی اعضای دیگر سازمان در شرایطی امن و غیر تبعیض‌آمیز شد. از سوی دیگر، از دیدگاه چین، عضویت در سازمان تجارت جهانی برای اولین بار این کشور را در سطح بین‌المللی ملزم به اعمال اصلاحاتی در نظام حقوقی و سیاسی در جهت تضمین شفافیت و امنیت بیشتر نمود. این کشور طی ۲۰ سال گذشته اصلاحات قابل توجهی به عمل آورده است، اما متعهد شدن به رعایت قواعد معاهدات بین‌المللی و حاکمیت قانون در تجارت و در اصلاحات سیاسی داخلی، سرعت و تأثیر این فرآیند را افزایش داد. الحاق به سازمان تجارت جهانی همچنین به چین اجازه داد روابط شکننده و پرخطر متعدد دو جانبه‌ای که این کشور پیش از الحاق برای شکل‌دهی به تجارتش با شرکای تجاری مهم خود به کار می‌گرفت را به یک رابطه چند جانبه تجاری با بقیه دنیا تبدیل کند.

فرآیند تعدیل و تطابق، سال‌ها قبل از الحاق چین به سازمان تجارت جهانی آغاز شده بود و مردم این کشور اصلاً با این فرآیند ناآشنا نیستند. برای نمونه، در اوایل دهه ۱۹۹۰ دولت چین با تصویب قانون ورشکستگی و سایر قوانین مربوطه، صنایع دولتی را اساساً مسئول سود و زیانشان کرد. این کشور همچنین حداقل از دهه ۱۹۹۰ کاهش جدی یارانه‌های دولتی را آغاز و تشکیل بنگاه‌های خصوصی را در بسیاری از بخشها تشویق کرد. همچنین این کشور مخصوصاً از اواسط دهه ۱۹۹۰ به این طرف به عنوان یکی از اعضای صندوق بین‌المللی پول، کارکرد بازار ارز خود را منطقی و آزاد ساخته است. نهایتاً اینکه چین به طور مستمر و قابل توجهی تعرفه‌های وارداتی و سایر محدودیتهای غیر تعرفه‌ای بر مشارکت خارجیان در بازار چین را کاهش داده است.

این موارد سبب شد تا در ژانویه ۲۰۰۶، تولید ناخالص داخلی چین از تولید ناخالص فرانسه و بریتانیا فراتر رود و چین را در مقام چهارمین اقتصاد جهان قرار داد. در دسامبر ۲۰۰۵، اعلام شد که چین جایگزین ایالات متحده به عنوان بزرگترین صادرکننده کالاهای تکنولوژیک در جهان شده است. بسیاری از کارشناسان پیش‌بینی کرده‌اند که اقتصاد چین تا سال ۲۰۲۰ به دومین اقتصاد دنیا تبدیل خواهد شد و تا

سال ۲۰۵۰ تنها رقیب جدی خود یعنی ایالات متحده را پشت سر خواهد گذاشت و به بزرگترین اقتصاد دنیا تبدیل خواهد شد. (پی: ۱۳۸۶).

در سال ۲۰۰۷ میلادی تولید ناخالص داخلی چین ۳/۲۴۹ هزار میلیارد دلار آمریکا و تولید ناخالص داخلی بر مبنای برابری قدرت خرید معادل ۷/۰۴۳ هزار میلیارد دلار بود. در این سال سرانه تولید ناخالص داخلی چین ۵۳۰۰ دلار اعلام شد و نرخ رشد اقتصاد ای کشور ۱۱/۴ درصد بود. این کشور در سال ۲۰۰۸ میلادی بیشتر از ۱۰ درصد رشد داشت. (مشهدی رجبی، ۱۳۸۷). انتظار می رود در سال جاری (۲۰۰۹) چین بیشتر از هر کشور دیگری ثروت وارد اقتصاد جهان کند. ثروتی که چین به اقتصاد جهان تزریق می کند معادل مجموع ثروت سه کشور آمریکا، هند و ژاپن خواهد بود و همین مساله سبب شده تا اقتصاددانان، چین را ناجی اقتصاد جهان در سال جاری بدانند. برآوردهای اکونومیست در مورد اقتصاد چین در سال ۲۰۰۸ میلادی به قرار زیر است: (مشهدی رجبی، پیشین).

رشد تولید ناخالص داخلی	۱۰/۱ درصد
ارزش تولید ناخالص داخلی	۳/۹۴ هزار میلیارد دلار (بر مبنای برابری قدرت خرید ۱۲/۹۱ هزار میلیارد دلار)
نرخ تورم	۳ درصد
جمعیت	۱/۳۳ میلیارد نفر
تولید ناخالص داخلی سرانه	۲۹۶۰ دلار (بر مبنای برابری قدرت خرید ۹۷۰۰ دلار)

شایان ذکر است اختلاف نظرهای اخیر درباره عدم توازن تجاری بین دو کشور و بحث‌های مربوط به تغییر ارزش برابری پول چین نشان می‌دهند که مناسبات اقتصادی دو طرف با ضعف‌ها و کاستی‌هایی دست بگیربان است. دولت آمریکا سیاست‌های تجاری چین را یکی از عوامل عمده افزایش بیکاری در آمریکا توصیف کرده و پکن را به پایین نگاه داشتن عمده ارزش برابری پول خود در مقابل دلار آمریکا متهم می‌کند، چون در پرتو چنین سیاستی کالاهای صادراتی چین به آمریکا بسیار ارزان تمام می‌شوند. از آنجا که تجارت، از پایه‌های اصلی مناسبات چین و آمریکا است بروز اختلاف بین دو کشور در این زمینه می‌تواند نگرانی‌هایی را پدید آورد. (پنگ، ۱۳۸۳).

د- عزم راسخ برای موازنه؛ پایان جنگ سرد، شوروی را به عنوان مهم‌ترین تهدید علیه امنیت ملی چین از میان برداشت و ماهیت محیط امنیتی این کشور را دگرگون ساخت. طبیعتاً نیروی نظامی باید با الزامات محیط جدید هماهنگ می‌شد. در سال‌های اخیر فرایند توسعه در چین از حوزه اقتصاد به سایر حوزه‌ها وارد شده است. یکی از پراهمیت‌ترین حوزه‌هایی که شتاب توسعه و نوسازی در آن بحث‌ها و واکنش‌های زیادی را برانگیخته است حوزه نظامی است. سیاست‌های اعلانی و اعمالی چین در این حوزه نشان از تلاش رهبران آن برای نوسازی و ارتقا سریع نیروی نظامی دارد. این سیاست‌ها با توجه به جایگاه چین

به عنوان قدرتی در حال ظهور و قابلیت‌های گسترده آن با حساسیت‌های زیادی به ویژه از سوی آمریکا مواجه شده است. از منظر ایالات متحده بخشی از سرمایه‌گذاری‌های چین در حوزه نظامی که طیفی از افزایش قابلیت‌های نیروی دریایی و هوایی افزایش توانایی‌های راداری و سیستم‌های پیشرفته موشکی و تسلیحاتی را در برمی‌گیرد توانایی نظامی چین را به کل منطقه آسیای شرقی گسترش می‌دهد و موشک‌های بالستیک قاره پیما و جنگنده‌ها و زیردریایی‌های خریداری شده از روسیه قابلیت‌های این کشور را از آسیا فراتر می‌برد. بر مبنای چنین برداشتی طبیعی است که آمریکا (به ویژه با توجه به غلبه رئالیسم بر جریان نظریه پردازی در این کشور) استراتژی احتیاط را در قبال چین در پیش بگیرد. سیاست آسیایی ایالات متحده به ویژه در قبال هند و ژاپن به عنوان همسایگان و رقبای چین از یک سو و تقویت حضور نظامی این کشور در آسیا از دیگر سو نمادهای بکارگیری چنین سیاستی به شمار می‌آیند.

چین با افزایش هر چه بیشتر توان نظامی خود می‌کوشد تا از این راه در مواقع ضروری به مقابله با تایوان که به سلاح‌های آمریکایی مجهز است بپردازد. چینی‌ها تلاش کرده‌اند تا با روزآمد ساختن تجهیزات و تسلیحات فاصله ارتش خود را با ارتش قدرت‌های بزرگ کاهش دهند.

پیشنهاد چین در تشکیل سازمان همکاری‌های شانگهای، دال بر مخالفت آن کشور با نظریه آمریکایی نظام بین‌المللی و ادعای آمریکا در مورد جهان تک قطبی است. حضور و نفوذ روزافزون ایالات متحده در منطقه آسیای مرکزی، به ویژه پس از یازده سپتامبر و اشغال افغانستان، به نوعی دغدغه امنیتی چین تبدیل شده است. این خود باعث شد تا چین به گونه‌ای جدی‌تر به همکاری نهادمند با کشورهای همسایه در قالب سازمان همکاری‌های شانگهای بپردازد، و با هماهنگی روسیه به نوعی در برابر نفوذ روزافزون ایالات متحده ایجاد موازنه نماید. رهبران پکن در مناسبت‌های مختلف ایده نظام چند قطبی را در تقابل با یکجانبه‌گرایی آمریکا مطرح کرده‌اند. ظرفیت‌های سازمان همکاری‌های شانگهای و همچنین توانمندی‌های آن، با توجه به عضویت دو عضو از پنج عضو دائم شورای امنیت در این سازمان، دارا بودن بیش از یک‌سوم جمعیت جهان، وسعت قابل توجه و توانمندی‌های اقتصادی، نوید یک ائتلاف بالقوه توانمند را می‌دهد. اگر چهار کشور عضو ناظر؛ مغولستان، ایران، پاکستان و هند نیز به جمع اعضا اضافه گردند، سازمان همکاری‌های شانگهای با جمعیتی حدود ۲/۷ میلیارد نفر و وسعت حدود نیمی از کره زمین به موقعیتی مهم‌تر دست خواهد یافت. به اعتقاد بسیاری از تحلیل‌گران، قرن حاضر قرن آسیاست و بسیاری از معادلات قدرت در سطح جهانی در این منطقه تعیین می‌گردد. لذا اهمیت آسیا در آینده نظام بین‌الملل در حال افزایش است و لازم است قدرت‌های آسیایی جایگاه خود را در نظام جدید بین‌الملل تعریف نمایند. ظرفیت‌سازی برای گسترش همکاری‌های اقتصادی منطقه‌ای امری ضروری است. در چارچوب چنین نهادهایی است که فرصت گسترش تجارت و سرمایه‌گذاری‌های متقابل و توسعه همکاری‌های صنعتی و اقتصادی افزایش می‌یابد.

نتیجه گیری

نظام تک قطبی مبتنی بر هژمونی و یکجانبه گرایی آمریکا مدت زیادی قابل تداوم نیست. چرا که در این نظام، دولت هژمون مایل به تقبل وظایف و مسئولیت های بیشتری است که در درازمدت آن را تضعیف خواهد کرد؛ همچنین اصل حاکم بر نظام بین المللی آنارشی است که این خود باعث می گردد که اگر کشور هژمون حتی با ملایمت رفتار نماید، سایر کشورها همچنان در هراس از نیروی مهار ناشدنی قدرت متمرکز به سر می برند.

علیرغم آنکه بسیاری از چینی ها اعتقادی به طولانی بودن قدرت آمریکا ندارند، ولی با اکراه ماهیت تک قطبی نظام بین الملل را پذیرفته اند. اما قصد رویارویی مستقیم با آن کشور را ندارد، بلکه سعی می کند با افزایش هزینه های رهبری ایالات متحده آمریکا در سطح نظام بین المللی بدون رویارویی مستقیم، به کسب جایگاه خود در سطح نظام بین المللی بپردازد. البته برای پکن حفظ روابط تجاری و اقتصادی با آمریکا سود فراوانی دربردارد و چین به فناوری پیشرفته آمریکایی نیاز دارد.

همانطور که کنت والتز می گوید، مساله اینست که چین تا زمانی که وحدت سیاسی دارد می تواند به صورت ابرقدرت ظهور نماید. به عبارت بهتر پاشنه آشیل دولت چین، علاوه بر افزایش وابستگی به انرژی، میزان مشارکت مردم این کشور در حوزه سیاسی و میزان بهرمندی آنها از فضای باز سیاسی است. رشد سریع اقتصادی چین، هنوز به ایجاد یک نظام سیاسی متکثر آن گونه که پیش بینی می شد، منتهی نگردیده است. همان گونه که برخی حدس می زنند چین هنوز بسیار فقیرتر از آن است که به دموکراسی دست یابد. اما با بهره مندی از درآمد سرانه نزدیک به ۱۵۰۰ دلار، چین ثروتمندتر از بسیاری از دموکراسی های فقیر است. عاملی که دموکراسی را به تعویق انداخته است، فقر نیست بلکه دولت نئولینیست حاکم بر چین و سرمایه داری نامشروع و مبتنی بر باند بازی است، که این سیستم مولد آن بوده است. حتی می توان گفت دموکراسی خود قربانی گسترش حجم اقتصادی کشور شده است.

چین یکی از نامزدهای مقام ابرقدرتی در آینده است که توانایی ایجاد موازنه در برابر ایالات متحده آمریکا را خواهد داشت. چرا که برآوردها حکایت از آن دارد که چین در صورت رسیدن به سطح درآمد سرانه ای برابر با ایالات متحده، بیش از چهار برابر این کشور ثروت خواهد داشت، ثروتی که قابلیت تبدیل به قدرت را داراست. به همین دلیل است که برخی از اندیشمندان برجسته روابط بین الملل در ایالات متحده، پیشنهاد کرده اند که این کشور با ایجاد مانع، روند رشد اقتصادی چین را کند سازد. البته در ارتباط با تحلیل جایگاه چین در آینده نظام بین المللی، باید از هرگونه افراط و تفریط پرهیز کرد، تا تحلیل هایمان سرنوشت مدعیان ابرقدرتی ژاپن در دهه ۹۰ میلادی را پیدا نکند.

در مجموع سیاست دوجانبه آمریکا در مقابل چین حاکی از آن است که این کشور کماکان سیاست خود

مبنی بر «تعامل مثبت همراه با تحدید» را پیگیری می نماید. هدف استراتژیک آمریکا کنترل و هدایت جهانی می باشد که عملاً به طور مستقیم با استراتژی چین مبنی بر تقویت نظام چندقطبی در تقابل است. به هر حال آمریکا از تلاش هایش جهت غربی کردن و حتی تجزیه چین (موضوع تبت) و تداوم بحران میان پکن و تایوان صرف نظر نکرده است. در واقع آمریکا تلاش می کند چین را تغییر دهد.

جهان جدید پسا یازده سپتامبر راه حل های جدیدی برای مسائل اش نیاز دارد. امروز بازیگران عرصه جهانی بسیار بیشتر از آن هستند که ساختارهای قدیمی در مورد آن ها جواب بدهند. مناطق مختلف من جمله آسیا در حال پیشرفت است. فعالیت اقتصادی و ثبات سیاسی در آمریکای لاتین و حتی آفریقا در حال رشد است. بازیگران غیر دولتی روز به روز قدرت مندتر می شوند. منابع رسانه ای جدید مثل الجزیره و ان دی تی وی هند گزارش های متفاوت و متضادی از وقایع ارائه می دهند. پس کم کم ورود شما را به دنیای پسا آمریکایی، مبتنی بر جایگزینی نظام تک قطبی با نظام چندقطبی، و جایگزینی یکجانبه گرایی با چندجانبه گرایی، خوش آمد می گوئیم.

منابع

- اسماعیلی، مهدی. (۱۳۸۳). "چین و سیاست های راهبردی". به نقل از سایت باشگاه اندیشه به آدرس؛ <http://www.bashgah.net/pages-16979.html>
- ایکنبری، جی. جان. (۱۳۸۳). تنها ابرقدرت هژمونی آمریکا در قرن ۲۱. عظیم فضلی پور. (تهران: نشر موسسه ابرامعاصر تهران).
- امیرانتخابی، شهرود. (۱۳۸۶). "چالش هژمونی چین و آمریکا بعد از یازده سپتامبر". به نقل از وبلاگ سیاست و روابط بین الملل به آدرس؛ <http://www.politico.blogfa.com/post-37.aspx>
- بی نام. (۱۳۸۶). "کلید چینی و قفل دیپلماسی آمریکا". به نقل از سایت روزنامه ابتکار: <http://www.ebtekarnews.com/Ebtekar/News.aspx?NID=21476>
- پنگ، یوان. (۱۳۸۳). "روابط آمریکا و چین: دو احتمال و یک گزینه". داود حیدری. همشهری دیپلماتیک. (سوم مرداد ماه)
- پی، ماکسیم. "نیمه تاریک ظهور چین". ترجمه گروه مطالعات آسیا. پژوهشنامه قدرت های آسیایی. معاونت پژوهشهای سیاست خارجی. مرکز تحقیقات استراتژیک. (خردادماه).
- خوش اندام، بهزاد. (۱۳۸۷). "المپیک ۲۰۰۸ پکن و آینده جایگاه بین المللی چین". گزارش راهبردی. معاونت پژوهش های روابط بین الملل مرکز تحقیقات استراتژیک. (سال چهارم، شماره ۱۹۱، شهریورماه).
- رامونت، ایگناسیو. (۱۳۸۳). "فوق قدرت". میترا شعبانی. به نقل از سایت باشگاه اندیشه به آدرس؛ <http://www.bashgah.net/pages-4320.html>
- ساکس، جفری. (۱۳۸۵). "چین پیشرفت سریع پس از پانصد سال". لیلی نوربخش. روزنامه دنیای اقتصاد. (مهرماه) به نقل از سایت دنیای اقتصاد به آدرس؛ <http://www.donya-e->

eqtesad.com/Default_view.asp?@=11290

- سریع القلم، محمود. (۱۳۸۶). " جایگاه ایران در سیاست خارجی چین ". به نقل از سایت نواندیش به آدرس؛ <http://www.noandish.com/com.php?id=12351>
- شریعتی نیا، محسن. (۱۳۸۶). " روابط چین و قدرتهای بزرگ ". پژوهشنامه قدرت های آسیایی. معاونت پژوهشهای سیاست خارجی. مرکز تحقیقات استراتژیک. (خردادماه).
- عسگری، محمود. (۱۳۸۷). " موازنه نرم در برابر قدرت برتر یک جانبه گرا ". فصلنامه راهبرد دفاعی. (تابستان).
- مشهدی رجیبی، مونا. (۱۳۸۷). " تحلیل اکونومیست از رشد اقتصادی کشورها ". به نقل از وبلاگ سیاست و روابط بین الملل به آدرس؛ <http://politico.blogfa.com/post-66.aspx>
- نای، جوزف. (۱۳۸۶). " عنصر ترس در روابط چین و آمریکا ". روزنامه کارگزاران. (۳ بهمن).
- Held, David and Koenig-Archibugi, Mathias. (2004). American Power in the Twentieth-First Century. (Cambridge: policy press).
- Meredith, Robyn. (2007). The Elephant and Dragon: The Rise of India and China and What it Means for All of Us. (New York: Norton).
- Mearshimer, John. (2001). the Tragedy of Great Power Politics. (New York: Norton).
- Pape, Robert .A. (2005). "Soft Balancing against the United States". International Security. (Vol. 30, No.1. summer).
- Paul, T.V. (2005). "Soft Balancing in the Age of US Primacy". International Security. (Vol. 30, No.1. summer).
- Waltz, Kenneth, (1979). Theory of International Politics. (New York: Addison Worley).
- Wohlforth, William .C. (1999). "The Stability of a Unipolar World". International Security. Vol 24, No.1 (summer).